

# ممنوعیت به کارگیری اجبار در شریعت

## از نظر علامه طباطبایی

گفتگوی محمد سروش محلاتی با شفقنا

شفقنا: رویکرد اسلام به استفاده از زور و تحمیل در اجرای دین و شریعت چیست؟ امروز که فعالیت گروه‌هایی افراطی مانند داعش و استفاده آن‌ها از زور و قوانینی سختگیرانه و عجیب در اجرایی کردن شریعت، جهان اسلام را در بستری از خشونت قرار داده است، پاسخگویی و تحلیل علمی این پرسش اهمیتی دوچندان می‌یابد. حجت الاسلام والمسلمین محمد سروش محلاتی در گفت و گو با شفقنا، با توجه به قرار داشتن در آستانه سالگرد درگذشت علامه طباطبایی، این سؤال را از دیدگاه ایشان در تفسیرالمیزان و با استناد به آیات متعددی از قرآن کریم پاسخ می‌دهد.

این استاد درس خارج فقه و اصول در حوزه علمیه قم، با یاری گرفتن از آیات قرآن کریم و استناد به آن‌ها، همینطور بهره‌گیری از توضیحات علامه طباطبایی ذیل این آیات، زیربنای تفکر علامه در این موضوع را آیات فراوانی در قرآن می‌داند که مسئولیت پیامبر اکرم (ص) و همه انبیای الهی را در دعوت خلاصه می‌کند. او معتقد است که شأن پیامبر (ص) بلاغ مبین را اقتضا می‌کند یعنی انذار نسبت به پیامدهای رفتار بد آن‌ها و تبشیر نسبت به پیامدهای رفتار خوب آن‌ها داشته باشد. او وظیفه پیامبر را

همین موضوع می‌داند و نه اجبار و وادار کردن مردم و می‌گوید: وقتی پیامبر وظیفه‌ای در این قبال ندارد، دیگران به طریق اولی وظیفه‌ای در این باب، فراتر از آنچه را به پیامبر فرموده‌اند، نخواهند داشت.

گفت وگویی شفقنا با حجت الاسلام والمسلمین سروش محلاتی را بخوانید:

\* شیوه اجرای شریعت یکی از مسائل مهم و جدی در دوران معاصر است. با توجه به برخی مسائل که در جهان اسلام پیش آمده است از جمله روش‌ها و شیوه‌های به کار گرفته شده توسط گروه‌های افراطی و تندرو مثل داعش و برخوردهای انجام شده به نام اسلام، به ویژه در سال‌های اخیر اهمیت بیشتری یافته است. حال این پرسش مطرح است که آیا واقعاً اسلام با به کارگیری زور و فشار برای به اجرا گذاشتن احکام شرعی موافق است یا خیر؟ با توجه به قرار داشتن در آستانه ارتحال علامه طباطبایی، این مسأله را به خصوص با توجه به نگاه علامه طباطبایی مورد بحث قرار دهیم.

سروش محلاتی: علامه طباطبایی هم فیلسوف، هم مفسر و هم فقیه است. این مسأله نیز به لحاظ فلسفی، قرآنی و فطری قابل بررسی است اما علامه به دلیل انسی که با قرآن دارد و تفسیری که تألیف کرده است، به طور ویژه با نگاه قرآنی به این مسأله نگاه می‌کند و پاسخ می‌دهد. به دلیل اینکه در قرآن کریم آیات فراوانی در ارتباط با این موضوع وجود دارد، علامه طباطبایی هم در موارد مکرری از تفسیر المیزان به بررسی همین نکته پرداخته است.

**رسالت دعوت؛** به نظر می‌رسد زیربنای تفکر علامه در این موضوع، آیات فراوانی در قرآن است که مسئولیت پیامبر اکرم (ص) و همه انبیای الهی را در دعوت خلاصه می‌کند؛ مثل این آیه قرآن که «قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة»<sup>۱</sup> که یعنی راه خود را به مردم نشان بده و به آن‌ها بگو که من شما را به سوی خدا دعوت می‌کنم. محور رسالت پیامبر (ص) دعوت است. در آیه دیگری در این مورد گفته شده است که «ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتى هي احسن»<sup>۲</sup> به این معنا که «ای پیامبر! مردم را به وسیله حکمت و از راه موعظه حسنه به سوی راه پروردگارت فراخوان و با نیکوترین روش به بحث با آن‌ها پرداز». وقتی که این مسئولیت در حدّ دعوت تلقی شود، قهرا معنا و مفهوم آن این است که پیامبر از ابزارها و روش‌هایی که فراتر از دعوت است و موجب سلب اراده و اختیار از مردم می‌شود، استفاده نمی‌کند چون آن‌ها ماهیتی غیر از دعوت دارد.

**انحصار رسالت به ابلاغ؛** در عین حال علامه از آیات دیگری نیز در این زمینه استفاده می‌کند که شاید دلالت آن آیات دسته دوم از دسته اول روشن‌تر باشد. آیاتی که مسئولیت پیامبر را به ابلاغ دین خدا اختصاص می‌دهد. پیام، دین را باید به مردم برساند البته با بلاغ مبین و به گونه‌ای که برای مردم، قابل فهم و درک باشد، اما آیا پیامبر (ص) فراتر از این مسئولیت، وظیفه دیگری هم دارد یا وظیفه او اختصاص به بلاغ مبین دارد؟ در قرآن کریم آمده است که پیامبر در مواجهه با اهل کتاب و مشرکان، موظف است به آن‌ها بگوید «أأسلمتم» به این مفهوم که آیا اسلام - حقیقت - را می‌پذیرید؟ تسلیم

<sup>۱</sup> یوسف (ع)، ۱۰۸

<sup>۲</sup> نحل، ۱۲۵

[حقیقت] می‌شوید؟ در ادامه گفته شده است که «فإن أسلموا فقد اهتدوا»<sup>۳</sup> یعنی «اگر تسلیم شدند و پذیرفتند، البته هدایت یافته‌اند» اما با کسانی که نمی‌پذیرند، بی‌اعتنایی می‌کنند و در برابر حقیقت مقاومت می‌کنند، چه باید کرد؟ آیا پیامبر(ص) وظیفه دیگری در برابر آن‌ها دارد؟ یعنی مرحله اول عبارت است از ارائه هدایت و مرحله دوم این است که دست به اقدامات دیگری برای وادار کردن مردم به قول حقیقت و اسلام داشته باشد. آیه قرآن این مسئولیت دوم را به طور کلی نفی می‌کند چون ادامه آیه این است که «وإن تولوا فإنما علیک البلاغ» یعنی اگر آن‌ها روبرگردان شدند و نپذیرفتند، تو فقط وظیفه ابلاغ و رساندن داری؛ آن هم با تعبیر «فإنما» به این معنا که چیزی جز ابلاغ، وظیفه تو نیست. به این ترتیب هم بلاغ و رساندن پیام را اثبات می‌کند و هم جز آن، غیر آن و هر اقدام دیگری را نفی می‌کند. فقط وظیفه تو این است و بس. این تعبیر باز در قرآن کریم وجود دارد که «فإن تولوا فإنما علیک البلاغ المبین»<sup>۴</sup> «در برابر رویگردانی مردم و آن‌ها که نمی‌پذیرند، وظیفه و رسالتی جز همان بلاغ مبین بر عهده تو نیست».

ممنوعیت به کارگیری زور؛ مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان ذیل همین آیات، بارها این مسأله را مطرح کرده است که رسالت پیامبر اکرم(ص) چیزی جز بلاغ مبین نیست و این انحصاری که در این آیات وجود دارد را به آن معنا دانسته است که از روش و شیوه دیگری مثل اجبار و اکراه نباید استفاده شود. بد نیست من یکی از این موارد را در بیان مرحوم علامه طباطبایی اشاره کنم. «فهل علی الرسل الا البلاغ المبین»؛ علامه در ذیل این آیه در تفسیر المیزان می‌نویسد که «فانما وظیفه الرسل

<sup>۳</sup> آل عمران، ۲۰

<sup>۴</sup> نحل، ۸۲

البلاغ المبین و لیس من وظیفتهم ان یلجئوا الناس الی ما یدعونهم الیه» بخصوص من تأکید دارم که عین عبارت عربی تفسیر المیزان را بخوانم و توضیح دهم چون مسأله، مسأله بسیار دقیق و حساسی است و می‌خواهم دقیقاً همان تعبیراتی که علامه بیان کرده است را بتوانم منتقل کنم. علامه اینجا می‌فرماید که «انما وظیفه الرسل البلاغ المبین» یعنی وظیفه پیامبران فقط بلاغ مبین است. این فقط به چه معناست؟ علامه در ادامه می‌نویسد که «و لیس من وظیفتهم ان یلجئوا الناس الی ما یدعونهم الیه» یعنی وظیفه انبیا این نیست که مردم را ملجأ، مضطر و ناچار کنند که پیام آن‌ها را بگیرند و عمل کنند. الجاء، اکراه و اجبار بیرون از قلمرو رسالت انبیا قرار دارد و آن‌ها نباید چنین کاری را انجام دهند. در همان جلد دوازدهم المیزان باز در ادامه، علامه تأکید می‌کند که «لیس شأن الرسول اجبار الناس و الجائهم علی الایمان و الطاعة» یعنی شأن رسالت این نیست که پیامبر، مردم را ناچار بر ایمان آوردن و اجبار بر اطاعت کردن بنماید. پس شأن پیامبر چیست؟ «بل البلاغ المبین بالانذار و التبشیر» شأن او بلاغ مبین را اقتضا می‌کند یعنی انذار نسبت به پیامدهای رفتار بد آن‌ها و تبشیر نسبت به پیامدهای رفتار خوب آن‌ها داشته باشد و بگوید که هر راهی به چه سرانجامی-بهشت یا دوزخ- خواهد رسید؛ همین است و بس و نه اجبار و وادار کردن مردم. علامه در ذیل آیاتی که قبلاً اشاره کردم، در تفسیر المیزان بارها به این مضمون اشاره و آن را مطرح کردند.

\* با توجه به اینکه در دوره نخست بعثت پیامبر (ص)، زمانی که مسلمان‌ها در مکه و در تنگناهای ایجاد شده توسط مشرکان بودند و قدرتی برای به اجرا گذاشتن احکام اسلامی نداشتند؛ آیا این احتمال وجود ندارد آیات اشاره شده که رسالت پیامبر(ص) را در ارسال پیام،

محصور و محدود می‌کند، مربوط به همان دوره نخست بعثت ایشان باشد؟ چراکه با هجرت به مدینه، مسلمانان قدرت به دست آوردند. آیا ممکن است ایشان در شرایط جدید، مسئولیت دومی پیدا کرده باشند و در این شرایط به اتکای قدرتی که پیامبر در مدینه داشت، اجرای شریعت برای پیامبر تجویز شده باشد؟ نمی‌توان گفت آن آیات مربوط به یک شرایط خاص است و بعد وظیفه تغییر پیدا کرده است؟

سروش محلاتی: این توضیح، توضیح درستی نیست، به این دلیل که در آیات نازل شده در مدینه هم باز همین تعبیرات دیده می‌شود و آیاتی را که اشاره کردم نیز اختصاصاً در سور مکی نیست بلکه در سور مدنی هم همین مضامین مشاهده می‌شود. به طور مثال سوره مائده یک سوره مدنی است و به نظر بسیاری از مفسران از آخرین سور یا حتی آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر اکرم(ص) نازل شده است. حتی این آیه که «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلِي رَسُولنا الْبَلَاغ الْمَبِين»<sup>۹۲</sup> نیز در این سوره آمده است. در این آیه ابتدا تأکید می‌شود که «باید از خدا و پیامبر اطاعت کرد و از مخالفت و معصیت بر حذر بود» اما بعد از آن اضافه می‌شود که «اگر شما روی گردان هم باشید و معصیت و تخلف کنید، پیامبر صرفاً وظیفه بلاغ مبین دارد و فراتر از این وظیفه مسئولیتی متوجه او نیست». همان انحصار مشاهده شده در سور مکی، در سور مدنی هم مشاهده می‌شود.

---

<sup>۹۲</sup> مائده، ۹۲

مثالی دیگر از سوره نساء است که در مدینه نازل شده است. در سوره نساء گفته شده است که «من يطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولى فما ارسلناك عليهم حفيظا»<sup>6</sup> به این مفهوم که «هر کس پیامبر را اطاعت کند، اطاعت خدا را کرده است اما کسی که روی گردان است، تو مسئولیت حفظ و هراست از ایمان او را نداری. او خود باید ایمان آورد اما تو به صورت قهری مسئولیتی در قبال ایمان آن‌ها نخواهی داشت» بنابراین مجموعه این آیات که در همه سور مکی و مدنی در قرآن کریم هست، این احتمال را که شما مطرح کردید، ابطال می‌کند.

\* آیا نظریه علامه طباطبایی مبنی بر عدم مشروعیت به کارگیری زور و تحمیل در اجرای شریعت، فقط مبتنی و مستند به آیاتی است که شما اشاره کردید یا آیات دیگری هم مورد نظر علامه است و علامه این نظر را به آیات دیگری هم مستند می‌کنند که پیامبر(ص) نباید به زور و جبر مردم را به دینداری وادار کند؟

سروش محلاتی: بله، در قرآن کریم آیات دیگری هم در این موضوع وجود دارد و البته علامه طباطبایی هم به آیات دیگری استناد کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم. این مسأله از این جهت اهمیت مضاعفی دارد که عدم بکارگیری زور و تحمیل در اجرای شریعت و در دینداری مردم در سراسر قرآن با تعبیرات و به اشکال مختلفی مطرح شده است. به ویژه وقتی این موضوع نسبت به پیامبر اکرم(ص) مطرح شود که پیامبر چنین رسالت و وظیفه‌ای را فراتر از رساندن پیام دین ندارد، قهرا جای این توهم برای هیچکس نیست که در این موضوع، شأن و منزلت بالاتری از پیامبر(ص) برای خود بیندارد و آنچه

---

<sup>6</sup> نساء، ۸۰

را که خداوند به پیامبر(ص) فرموده است نباید انجام بدهی و برعهده‌ات نیست، دیگری بگوید نه بر عهده ما هست. یعنی فکر کند که منزلت بالاتر و مسئولیت سنگین‌تری را در این زمینه دارد. وقتی پیامبر وظیفه‌ای در این قبال ندارد، جای چنین پنداری نیست و دیگران به طریق اولی وظیفه‌ای در این باب، فراتر از آنچه به پیامبر فرموده‌اند، نخواهند داشت.

پیوند ایمان با اراده و اختیار؛ به هر حال آیات دیگری در قرآن هست که اتفاقاً مورد توجه علامه طباطبایی هم قرار گرفته‌اند؛ از آن جمله، آیه‌ای است که ایمان و پذیرفتن دین را به مشیت خود انسان‌ها موکول می‌کند. اگر خواستید، در این مسیر قدم بردارید؛ اگر خواستید، به راه خدا بیایید. این «اگر»ها برای علامه طباطبایی مفهوم خاصی دارد. این اگرها به معنای این است که خواست و مشیت نباید از انسان سلب شود. البته تکلیف در هر حال وجود دارد و وظیفه است که انسان، راه حق را انتخاب کند اما اگر او به وظیفه خود عمل نکرد، به این معنا نیست که دیگران می‌توانند دین را بر او تحمیل و با زور او را به دینداری وادار کنند. آیه قرآن این است که «قل ما اسئلكم علیه من اجر» من پاداشی از شما نمی‌خواهم، آنچه را من می‌خواهم این است که شما براساس خواست و اراده و اختیار خود مسیر خدا را انتخاب کنید. «الا من شاء ان يتخذ الی ربه سبیلاً»<sup>۷</sup> این ادامه آیه است و علامه طباطبایی اظهار نظر می‌کنند که «اتخاذ سبیل»، پذیرفتن راه و پیمودن این مسیر به مشیت و خواست خود مردم موکول شده است.

---

<sup>۷</sup> فرقان، ۵۷



این نشان می‌دهد که باید این مشیت و خواست به صورت کامل از ناحیه پیامبر(ص) به رسمیت شناخته شود و از مردم سلب نشود و پیامبر حق ندارد این آزادی را از مردم بگیرد. اجبار و اکراه در اینجا نباید وجود داشته باشد و پیامبر(ص) در این مسیر، بیش از تبشیر و انذار نباید وارد شود. باز عبارت علامه را عیناً می‌خوانم «قد علق اتخاذ السبیل علی مشیتهم...» خداوند اتخاذ راه حق را بر مشیت مردم موقوف کرده است؛ اگر می‌خواهید و اراده می‌کنید این مسیر را انتخاب کنید و بپیمایید. چرا؟ «للدلالة علی حریتهم الکامله من قبله صلی الله علیه و آله و سلم» چون مردم باید از سوی پیامبر آزادی کامل برای انتخاب ایمان داشته باشند یعنی هیچگونه اجبار و اکراه و تحمیلی متوجه دینداری آنها نباشد؛ «فلا اکراه ولا اجبار...» کلاً اجبار و اکراه باید رخت برنندد. «اذ لا وظیفه له عن قبل ربه وراء التبشیر و الانذار»<sup>۸</sup> پیامبر از ناحیه خداوند وظیفه‌ای جز تبشیر و انذار ندارد.

شبهه به این آیه، تعبیر دیگری در قرآن کریم است که «کلاً انھا تذکرۃ فمن شاء ذکره»<sup>۹</sup>. بله، پیام پیامبر(ص) و قرآن کریم، تذکره و هشداردهنده‌ای است که حقایق فراوانی را یادآوری می‌کند اما کسی که بخواهد، اوست که متذکر می‌شود، می‌گیرد، تأمل می‌کند، می‌فهمد، می‌پذیرد و عمل می‌کند. علامه اینجا هم باز همان مطلب را تکرار می‌کنند. عبارت ایشان این است «ای فمن شاء اعظ به» هرکس که خواست البته این پیام را گرفت، تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد و موعظه را می‌پذیرد. «فانما هی دعوه فی ظرف الاختیار» چون این پیام یک دعوت است و این دعوت در ظرف اختیار و در شرایط

<sup>۸</sup> طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۱۵، ص ۲۳۱

<sup>۹</sup> مدثر، ۵۴-۵۵

اختیار انسان و حفظ آزادی او برای قبول کردن یا نکردن اتفاق می‌افتد. «من غیر اکراه»<sup>۱۰</sup> اختیاری که هیچگونه اکراه، اجبار و تحمیلی در آن وجود ندارد. این از جمله آیاتی است که علامه در این موضوع استناد می‌کند.

نفی سلطه پیامبر؛ آیات دیگری نیز مورد نظر و استدلال علامه است که «انما انت مذکر»<sup>۱۱</sup> ای پیامبر! تو فقط مذکری و بس! علامه همانجا می‌فرمایند این آیه بیان می‌کند که «پیامبر غیر از تذکر حقیقت دین و ارائه راه خدا به مردم وظیفه‌ای ندارد و اضافه می‌کند که «من غیر اکراه و الجاء»<sup>۱۲</sup> یعنی این کار تذکیر پیامبر بدون هیچ زور، اجبار و تحمیلی انجام می‌گیرد تا مردم بتوانند با تامل و اختیار خود در این باره تصمیم بگیرند. ادامه آیه این است که «لست علیهم بمصیطر» به این معنا که «ای پیامبر! تو مذکر هستی اما مصیطر نیستی». علامه می‌فرماید که این نفی، توضیح برای همان مذکر بودن است یعنی خداوند یکبار با تعبیر فقط مذکری، جنبه اثباتی قضیه را بیان می‌کند و بار دیگر همان را به صورت نفی توضیح می‌دهد که مذکر بودن یعنی مصیطر نبودن و اینکه اعمال سلطه‌ای در اینجا نباید صورت بگیرد. تو مصیطر بر آن‌ها نیستی، آن‌ها خود باید تصمیم بگیرند که هدایت را بپذیرند یا نپذیرند، تذکره پیامبر را قبول کنند یا نکنند و تو نباید خود را مصیطر ببینی که آن‌ها را وادار به قبول کنی. چنین شأنی نداری.

<sup>۱۰</sup> طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۰

<sup>۱۱</sup> غاشیه، ۲۱

<sup>۱۲</sup> طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۲۰، ص ۲۷۵

البته در این زمینه آیات دیگری هم هست که مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان متذکر شده‌اند. به نظر می‌رسد برای رعایت اختصار، همین مقدار کافی باشد و نشان دهد که چرا علامه این موضوع را با حساسیت بسیار دنبال می‌کند و چرا چنین دغدغه‌ای در علامه وجود دارد که مبادا دین چهره خشنی به خود بگیرد و در تبلیغ و ترویج دین از ابزارهای دیگری غیر از بیان و بلاغ استفاده شود که در این صورت ما از مضمون و محتوای قرآن کریم فاصله گرفته‌ایم.

\* تا آنجا که من اطلاع دارم علامه طباطبایی مسأله عدم به کارگیری زور و اجبار را در باب ایمان مردم مطرح می‌کنند و استدلالشان این است که ایمان و عقیده با زور و تحمیل، تحقق پیدا نمی‌کند اما در مورد رفتارها چه مانعی دارد که گاه از زور و اجبار هم استفاده شود؟ آیا نمی‌توان این احتمال را مطرح کرد که اساساً آیاتی که علامه در اینجا به آنها نظر دارد، به امور قلبی و درونی مربوط است؟ چراکه این امور مثل محبت است، همانطور که با زور و فشار نمی‌توان در قلب کسی نفوذ پیدا کرد که دیگری را دوست داشته باشد، با زور و جبر هم عقیده و ایمان در کسی تحقق پیدا نمی‌کند اما از سوی دیگر نسبت به رفتارها می‌توان مردم را وادار کرد که رفتارهای دینی داشته باشند؛ چطور می‌توان گفت رفتارهای دینی هم بیرون از قلمرو اجبار و اکراه است؟ یعنی عمل دیندارانه اجبار ناپذیر است؟

سروش محلاتی: بله، علامه در تفسیر المیزان به این نکته توجه کرده‌اند و توجه داده‌اند که بین آنچه از امور قلبی است و ذاتاً اکراه ناپذیر است و آنچه در قلمرو رفتارها و اعمال انسان اتفاق می‌افتد و امکان

اکراه و اجبار درباره آن‌ها وجود دارد، باید تفکیک قایل شد؛ اما علامه نسبت به همین بخش دوم هم معتقد است که نمی‌توان از اجبار و اکراه استفاده کرد و رفتارهای دینی را بر مردم تحمیل کرد.

استدلال علامه صرفاً یک استدلال عقلی محض نیست که گفته شود امور اعتقادی و عقلی ذاتاً اکراه ناپذیر و امور رفتاری و اعمال اکراه‌پذیر هستند. علامه مستندات قرآنی را در این زمینه مورد توجه قرار می‌دهند. آنچه در قرآن کریم مطرح است، این است که در دستورات عملی هم نباید اکراه و اجبار وجود داشته باشد یعنی علاوه بر اینکه در بسیاری از آیات قرآن، اساساً مصیطر بودن پیامبر (ص) به صورت کلی نفی شده که شامل ایمان و عمل، هر دو می‌شود، فراتر از آن آیاتی داریم که ناظر به مقام عمل است و در همانجا هم مسأله عدم به کارگیری زور و فشار و خشونت مطرح شده است. یکی از این آیات را با توجه به نظر مرحوم علامه طباطبایی اشاره می‌کنم.

**نفی اجبار به انکای ولایت؛ آیه قرآن این است که «واطيعوا الله واطيعوا الرسول فان توليتهم فانما على رسولنا البالغ المبين»<sup>۱۳</sup>.** در این آیه که مشابه آن هم در قرآن کریم وجود دارد، خداوند دو دستور داده است. یک اینکه از دستورات خداوند اطاعت شود که خواندن نماز، گرفتن روزه، پرداخت زکات و رفتن به حج از مصادیق اطاعت از فرمان الهی هستند که به رفتار انسان‌ها هم مربوط می‌شوند یعنی وظایف عملی است. دستور دوم الهی این است که از فرمان پیامبر هم اطاعت کنید. علامه در ذیل اینگونه آیات، مکرراً توضیح داده‌اند که مقصود از اطاعت از پیامبر (ص) پیروی از دستورات حضرت در قلمرو ولایت آن حضرت است؛ رهبری جامعه و البته این رهبری و این اطاعت مربوط به رفتارهاست

<sup>۱۳</sup> تغابن، ۱۲

که به طور مثال در کدام میدان جنگ حضور داشته باشید، به کدام منطقه جنگی اعزام شوید و امثال آن. با اینکه هم دستورات الهی که شامل رفتار و اعمال انسان می‌شود و دستورات پیامبر (ص) که اختصاص به همان اعمال انسان‌ها در قلمرو مسائل سیاسی و اجتماعی دارد، در اینجا مورد تأکید قرار گرفته است، در عین حال خداوند در ادامه آیه می‌فرماید که « فان تولیتم فانما علی رسولنا البلاغ المبین». این بخش از آیه به این معناست که اگر رویگردان بودید، مسئولیتی جز بلاغ مبین برای پیامبر ما نیست.

علامه طباطبایی ذیل آیه، این توضیح را دارند که معنای آیه این است: «فإن أعرضتم عن طاعة الله فيما شرع من الدين او عن طاعة الرسول فيما امرکم به بما أنه ولی أمرکم فلم یکرهکم رسولنا علی الطاعة...»<sup>۱۴</sup> یعنی اگر از شریعت الهی یا از اطاعت پیامبر در دستوراتی که می‌دهد، تخلف کردید (چه از دستورات شرعی خداوند و چه از دستورات حکومتی و ولایی پیامبر (ص) تخلف کردید) پیامبر ما شما را اکراه به پیروی و اجبار به تبعیت نمی‌کند. همانطور که مشاهده می‌شود این آیه بسیار صریح است و بیان علامه طباطبایی هم در تفسیر آن بسیار روشن است، و روشن است که مسأله، اختصاص به امور اعتقادی و قلبی ندارد. اصلاً آیه ناظر است به همان دستورات شرعی که رفتار دینداران را تشکیل می‌دهد، چه این دستورات از ناحیه خداوند مستقیماً ابلاغ شده باشد و چه دستوراتی که برحسب شرایط زمان خود پیامبر (ص) اتخاذ و اعلام می‌کند؛ حتی نسبت به این قسمت دوم هم در نظر علامه، قرآن اکراه و اجبار را نفی می‌کند و نباید فشار و تحمیلی برای اجرای این دستورات وجود داشته باشد.

---

<sup>۱۴</sup> طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۵

\* با تفسیری که علامه طباطبایی ارائه کردند و شما در اینجا مطرح می‌کنید، آیا اصل ولایت پیامبر(ص) برای رهبری جامعه مورد تردید قرار نمی‌گیرد؟ در صورتی که پیامبری نتواند با اتکای به قدرت، دستورات خود را به اجرا، منصب ولایت او که غیر از منصب رسالت حضرت است، معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد چون برای رسالت، تبلیغ کافی است اما برای ولایت که جنبه اجرا و مدیریت دارد، نمی‌توان معتقد شد و پذیرفت که هم ولایت هست و هم اعمال قدرت و حاکمیت نیست؛ آیا به این شکل ولایت بی معنا و بی مفهوم نمی‌شود؟

سروش محلاتی: البته این اشکال به علامه طباطبایی وارد نیست چون علامه در این زمینه همین آیات روشن قرآن را مطرح کرده و خود دست به نظریه پردازی نزده است تا ما اشکالی متوجه او کنیم که لازمه کلام شما این است که ولایت، معنا و مفهوم خود را از دست بدهد. در عین حال علامه تفسیری از ولایت دارد که براساس آن تفسیر، تنافی بین ولایت و حفظ آزادی‌های دینی وجود ندارد یعنی هم پیامبر دارای منصب ولایت است و هم اجبار و اکراهی در اجرای شریعت اتفاق نمی‌افتد.

مبنایی که علامه در باب ولایت دارند، بحثی است که ایشان در تفسیرالمیزان در مورد رهبری مطرح کردند، تحت این عنوان که چه کسی رهبری جامعه اسلامی را به عهده دارد؟ پیش از اینکه این سؤال را مستقیم پاسخ دهند که رهبری با پیامبر(ص) است، آیات قرآن را در کنار هم گذاشته‌اند و فرموده‌اند که خداوند در قرآن، همه دستورات اجتماعی، سیاسی، حکومتی، همه این‌ها را بر عهده عموم مردم قرار داده است. البته نظر علامه در اینجا با نظر بسیاری از مفسران و فقهای دیگر متفاوت است. به طور

مثال علامه به آیات اجرای حدود مثل «السارق و السارقه فاقطعوا ايديهما»<sup>۱۵</sup> که یعنی دست زن و مرد دزد را قطع کنید! توجه می‌دهد و می‌گوید که «مخاطب این آیه عموم مؤمنان هستند». درباره حد زنا هم همینطور؛ «الزانية و الزانى فاجلدوا»<sup>۱۶</sup> در اینجا هم مخاطب، عموم مؤمنان هستند. چرا اجرای حد از شخص پیامبر(ص) خواسته نشده و بر عهده خصوص پیامبر این وظیفه قرار نگرفته است؟ آیات جهاد و آیات دیگری که در مسائل اجتماعی هست نیز همینطور است. برداشت علامه طباطبایی از این آیات و از این عام بودن خطاب این است که دین و اجرای آن بر عهده عموم مردم است. عین عبارت ایشان بعد از این آیه در جلد چهارم المیزان این است که «ويستفاد من الجميع.» یعنی از همه آیات قرآن که خطاب عام در مسائل اجتماعی و سیاسی هم دارد، استفاده می‌شود که «أن الدين صبغة اجتماعيه حمله الله على الناس» یعنی خداوند بر عهده عموم مردم قرار داده است. «ولم يرد اقامته الا منهم بأجمعهم فالمجتمع المتكون منهم امره اليهم من غير مزيه في ذلك لبعضهم»<sup>۱۷</sup> که خداوند اقامه و برپایی دین و اجرای شریعت را نخواسته است، مگر از همه مردم. از این جهت در جامعه، افراد علی السویه‌اند و همه باید مشارکت داشته باشند و این از وظایف اختصاصی پیامبر(ص) نیست. بعد اضافه می‌کنند که البته پیامبر ولایت دارد پس ولایت پیامبر به معنای منعزل کردن مردم در مدیریت و در اجرای شریعت نیست.

<sup>۱۵</sup> مانده، ۳۸

<sup>۱۶</sup> نور، ۲

<sup>۱۷</sup> طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۴، ص ۱۲۳

مجموع بیان علامه را این طور می توان در نظر گرفت که علامه معتقد است به اینکه در جامعه دینی اولاً مردم باید با عقیده و ایمان پرورش و رشد پیدا کنند. همان عقیده و ایمانی که باید بر مبنای اختیار و آزادی شکل بگیرد و غیر از این هیچ راهی برای تبلیغ ایمان وجود ندارد و اگر بخواهیم از غیر از این شیوه و غیر از روش اقناعی استفاده کنیم، در واقع به ایمان آسیب رسانده ایم، نه اینکه آن را تقویت کنیم. با هر خشونت ضربه ای به ایمان وارد می شود، هر چند کسانی که اعمال خشونت می کنند گمان می کنند ایمان را به این وسیله حفظ و تقویت می کنند.

[ثانیاً،] در جامعه ای که توسط افراد مؤمن شکل گرفته است، خود مؤمنان با رهبری پیامبر(ص) در اجرای شریعت نقش آفرینی می کنند و مشارکت خواهند داشت. ملاحظه می کنید که پیامبر به عنوان شخصی که مسیری جز مسیر عمومی مردم را طی می کند، در برابر آنها قرار دارد و آنچه را که مردم نمی خواهند به زور بر آنها تحمیل می کند، نیست و چنین چیزی وجود ندارد. علامه این موضوع را نمی پذیرد.

اگر جامعه، جامعه ایمانی نباشد، پیامبر به دنبال این نیست که با زور، اجبار و تحمیل این احکام شرعی را به اجرا بگذارد و اگر مردم مؤمن باشند و از روی اعتقاد، اسلام را پذیرفته باشند، قهراً خود مشتاق برای اجرای احکام شریعتند، خودشان همکاری می کنند و این مسئولیت بر عهده آنها هم هست. البته این کار زیر نظر پیامبر و رهبری رسول خدا(ص) اتفاق می افتد پس ولایت از نظر علامه مجوزی برای به کارگیری زور و استفاده از ابزار فشار و اعمال قدرت برای پیامبر اکرم تلقی نمی شود و ایشان ولایت را به این معنا اثبات می کند.



\* با صرف نظر از مباحث قرآنی که علامه مطرح کردند و شما هم در اینجا ارائه کردید، به هر حال هر حکومتی نیاز دارد که در مواردی از اعمال قدرت استفاده کند. مگر می‌توان در جامعه‌ای نیروی نظامی و انتظامی نداشت؟ تأمین امنیت جامعه بسته به داشتن چنین نیروهایی است و در همه جوامع هم کمابیش اعمال قدرت در برابر افراد متخلف، امری کاملاً پذیرفته شده و یک ضرورت عقلی است. آیا نظر علامه به این معناست که ایشان نمی‌خواهد حکومت اسلامی به طور کلی در قلمرو اجرا از ابزار زور استفاده کند؟ به طور مثال در حکومت مورد نظر علامه به عنوان حکومت اسلامی، پلیس وجود ندارد یا در برابر افراد متخلف هیچگونه برخوردی صورت نمی‌گیرد؟ اگر منظور علامه این باشد، آن وقت باید گفت که ایشان اساساً منکر حکومت است و البته چنین نسبتی را هم نمی‌توان به علامه داد.

سروش محلاتی: نه، علامه منکر حکومت نیست؛ نه اصل حکومت و نه حکومت اسلامی. علامه از نخستین علمایی است که در دوره اخیر به بهترین شکل از نظریه حکومت اسلامی دفاع کرده است. علاوه بر آنچه که ایشان در تفسیر المیزان مطرح کرده‌اند، مقاله بسیار عالمانه و محققانه‌ای هم تحت عنوان «ولایت و زعامت» دارند که در تثبیت مبانی حکومت اسلامی است. این اتهام به علامه نمی‌چسبد که اعتقادی به حکومت اسلامی ندارد اما تلقی علامه از حکومت اسلامی و از اجرای شریعت با تلقی بسیاری از ما متفاوت است.

علامه در لا به لای تفسیر المیزان و همین آیاتی که اشاره کردم، آنچه را که می‌گوید و مطرح می‌کند این نیست که حکومت نمی‌خواهیم یا حکومت اسلامی نمی‌خواهیم. علامه می‌گوید در آنچه که به پای

خدا و دین می‌گذاریم، از زور و اجبار استفاده نکنیم اما آنچه که از ضرورت‌های زندگی اجتماعی است مثل لزوم تأمین امنیت جامعه در این مقوله نمی‌گنجد. برای تأمین امنیت باید با کسانی که اختلال در امنیت عمومی به وجود می‌آورند، برخورد کرد. دزد را باید گرفت و همینطور کسان دیگری که اختلال در امنیت اجتماعی و روانی مردم به وجود می‌آورند، افرادی که با قساوت، اسید بر چهره دختران این کشور میریزند و هیچ انسان عاقلی برخورد با آن‌ها را مذموم نمی‌شمارد اما مسأله علامه این‌ها نیست.

مسأله‌ای که علامه دارد، این است که آنجا که ضرورت برای تأمین امنیت است و اعمال قدرت صورت می‌گیرد که حکومت اسلامی با حکومت‌های دیگر تفاوتی ندارد. مهم این است که در به کارگیری احکام شریعت که خارج از این ضرورت‌های عقلی هم محسوب می‌شود، آن‌ها را چگونه می‌خواهید در جامعه پیاده کنید؟ دستوراتی که اسلام دارد و در عین حال جزء ضرورت‌های اجتماعی هم تلقی نمی‌شود. دینداری مردم و آنچه که صبغه دینی برای مردم دارد؛ در تحمیل این دین، اخلاق، رفتار و عقیده دینی بر مردم است که علامه حاضر نیست قبول کند که آنچه صرفاً جنبه دینی دارد و متکی بر فرمان الهی است، بر مردم تحمیل شود. پیامبر چنین شأن و جایگاهی در جامعه ندارند و گرنه آنجایی که حفظ نظام اجتماعی اقتضا می‌کند تا با کسانی که متخلف هستند، برخوردی صورت بگیرد علامه هم با چنین برخوردی مخالفتی ندارد، زیرا در این موارد، «تحمیل بر شهروندان» وجود ندارد و حاکم همان خواست مردم را دنبال می‌کند.

\*به عنوان آخرین سؤال، به نظر شما چرا علامه به چنین دیدگاهی رسیده است و آیا می‌توان گفت که این دیدگاه، دیدگاه عمومی بین متفکران اسلامی است و آیا نتایج خاصی بر دیدگاه علامه مترتب می‌شود و پیامدهای خاصی را می‌توان استنباط کرد؟

سروش محلاتی: اگر علامه طباطبایی این نوع مسائل را به جد تعقیب می‌کند، به این دلیل است که محشور و مأنوس با قرآن است؛ این نوع مسائل در قرآن، فراوان مطرح شده است و کسی که ذهن قرآنی و تاملات قرآنی دارد، قهراً با این آیات انس پیدا می‌کند و مفاد این آیات را مطرح و دفاع می‌کند. از اینکه علامه به صراحت و با شجاعت این موضوع را مطرح می‌کند، نباید تعجب کرد، چون او در تفسیر زبان قرآن را مبنا قرار داده است.

اما اینکه آیا این نظر یک نظر اختصاصی است؟ من ادعا نمی‌کنم که اختصاصی است چون گاه در آثار برخی علمای دیگر مثلاً در تفسیر شیخ طوسی و تبیان، برخی از این مطالب را می‌توان پیدا و ردیابی کرد اما به همان نسبتی که فقها انس و ارتباطشان با قرآن کمتر بوده است، کمتر به این مسأله توجه، اعتنا و مطرح کرده‌اند و در فقه به آن‌ها ملتزم شده‌اند. به هر نسبتی که با قرآن نزدیک‌تر بودند نیز این مسأله برای آن‌ها به شکل جدی‌تری مطرح شده است.

اگر علامه در این جهت امتیاز دارد، به این دلیل است که انس او با قرآن، بیشتر است و قرآن در دین‌شناسی او سهم بیشتری دارد، کما اینکه قرآن در استنباط‌های فقهی او هم سهم بیشتری دارد. چه بسا فقیه‌ی این آیات را نمی‌بیند و بعد به این نتیجه می‌رسد که ما موظف هستیم دین را از هر راه و با

هر شیوه‌ای به اجرا بگذاریم اما کسی مثل علامه، دچار این خطا و اشتباه بزرگ نمی‌شود. نگاه علامه به قرآن است و قرآن چنین مسئولیتی را برای پیامبر و قهرا برای غیر از ایشان تعریف نکرده است.

اما نسبت به نتایج، بله، این نظر علامه نتایج فراوانی دارد. به دلیل اینکه ما کمتر در مورد این نظر به بحث و تامل پرداختیم و طی سال‌های اخیر، مواجهه کمتری با این دیدگاه داشته‌ایم بنابراین هنوز به آثار و پیامدهای این نظر کمتر واقفیم. این نظر به طور کلی ابزارهای دینداری و تبلیغ و ترویج دین را تغییر می‌دهد، دین را به شکل عقلانی مطرح می‌کند، جاذبه‌های دین را بیان می‌کند، انذارها و تبشیرهای دین را به مردم می‌رساند و بیشتر به فکر دعوت و فراخوان است. دعوت و فراخوان را با بلاغ مبین همراه می‌بیند. بلاغ مبین را به عرضه و ارائه روشن حقیقت دین می‌داند و البته در این صورت دینداری در جامعه تقویت می‌شود. تقویت اعتقاد و ایمان دینی به تقویت رفتارهای دینی می‌انجامد و در چنین فضایی خشونت به حداقل تقلیل پیدا می‌کند.

متأسفانه امروز جهان اسلام با گروه‌هایی افراط‌گرا مواجه است که از دین به جز اعمال خشونت چیزی نمی‌دانند و نمی‌فهمند و گمان می‌کنند که دین در اجرای خود به چنین شیوه‌هایی وابسته است. در حالی که علامه با استفاده از آیات قرآن نشان می‌دهد که این شیوه‌ها مطلقاً ضد اسلامی است یعنی نه فقط ضد بشری است، به خصوص با تعالیم اسلام هم سازگار نیست.

امیدوارم این بحث و این نکات که در اینجا ارائه شد، دوستان مخصوصاً پژوهشگران و جوانان را به تاملی دوباره در زمینه شیوه اجرای شریعت برگرداند. به تبع بسیاری از مسائل از پایه و اساس تغییر پیدا

می‌کند. به نظر می‌رسد که این بحث در فهم مسأله امر به معروف و نهی از منکر و در شیوه‌های به کارگیری امر به معروف و نهی از منکر و بسیاری از مسائل دیگر می‌تواند مؤثر باشد.

(منبع: کتاب دولت و اجرای شریعت، محمد سروش محلاتی، نشر نی)